

جنبه‌هایی از مفهوم نسبیت زبانی در ترجمه

عباس امام

۱- مقدمه

بی‌گمان هر یک از ما در طول دوران تدریس خود، به عنوان مدرس زبان انگلیسی، بارها و بارها پس از پایان کلاس درس زبان انگلیسی این‌گونه عبارات نادرست را از زبان دانش‌آموزان و دانشجویان علاقه‌مند شنیده‌ایم: "Don't tired" یا "Don't be tired" و یا اگر زبان‌آموزان خیلی محتاط‌تری بوده‌اند (براساس مثلاً معادل‌یابی اصطلاحات در فرهنگهای دو زبانه اصطلاحات) گفته‌اند More power to your elbow و یا May God bestow you strength. و بی‌گمان نیز هر یک از ما به یاد می‌آوریم که چقدر شگفت‌زده شده‌ایم، چقدر خندیده‌ایم و یا چه مقدار وقت صرف توجیه چنین زبان‌آموزان مشتاقی کرده‌ایم تا متوجه شوند که اساساً آیا چنین تعارفی در فرهنگ انگلیسی-آمریکایی مصطلح و رایج است یا خیر؟ و شاید نیز به یاد آوریم که شخصاً در فرهنگهای لغت، کتابها، مجلات و مقالات، و حتی در مشاهده فیلمها و خواندن رمانها و داستانهای کوتاه به دنبال اطلاعاتی برای یافتن راه حل مشکلاتی از این قبیل چقدر وقت صرف کرده‌ایم.

البته مورد ذکر شده در مطلع این بحث، تنها یک مثال ملموس است از موارد بی‌شماری که مدرسان و نیز زبان‌آموزان هر زبانی با آنها سر و کار دارند. نکته اینجاست که مسائلی نظیر این مسأله و مسائل دیگری همچون مسأله اصطلاحات خویشاوندی، اصطلاحات مربوط به نامگذاری طیف رنگها، نامگذاری بیماریها، نامگذاری آداب معاشرت، اصطلاحات مربوط به القاب و عناوین اجتماعی، نامگذاری پدیده‌های طبیعی، اجتماعی، صنعتی و غیره در فرهنگهای متفاوت به گونه‌های متفاوت، و بر مبنای معیارهای گوناگون صورت می‌گیرد و این از معضلات همیشگی کار ترجمه بوده و هست. و همین نکته در زبان‌شناسی (و ترجمه‌شناسی یا نظریه ترجمه) مباحثی را مطرح کرده که همگی تحت عنوان «نسبیت زبانی» مورد بحث قرار می‌گیرند.

۲- خاستگاه نظریه نسبیت زبانی

در واقع یکی از ابعاد نظریه ترجمه توجه بسیار به مفهوم نسبیت زبانی (linguistic relativity) یا موجیت زبانی (linguistic determinism) است. همچنان‌که بسیاری از آشنایان با این موضوع می‌دانند شالوده‌اساسی این مفهوم ریشه در نظریات یکی از قوم‌شناسان قرن نوزدهم آلمان به نام ویلهلم فون هومبولت (W.V. Humboldt) دارد. و البته می‌دانیم که بعدها در قرن بیستم نیز دو پژوهشگر آمریکایی به نامهای ادوارد سایپیر (Edward Sapir) و بنیامین لی ورف (Benjamin Lee Whorf) با تحقیق در مورد فرهنگهای اقوام عمدتاً سرخپوست بومی آمریکا ابعاد دیگری به نظریات هومبولت افزودند، به طوری‌که امروزه مفهوم نسبیت زبانی با عنوان نظریه سایپیر-ورف نیز شناخته می‌شود. همچنان‌که گفتیم بحث نسبیت زبانی با دیدگاههای هومبولت شروع می‌شود. هومبولت به اقتضای کارش که مطالعه اقوام، نژادها و ملل بود،

نهایتاً به این نتیجه رسید که هر قوم، نژاد و ملتی دارای ویژگیهای شناختی، فکری و فرهنگی بارز و معینی است که به سبب همه آنها از دیگر اقوام و نژادها متمایز می‌گردد، و این نکته در واقع همان چیزی است که از آن با عنوان تفرد ملل و نژادها (individuality of nations & races) تعبیر می‌شود (Stern, 1983: 204) بنابراین دیدگاه، اقوام متفاوت از جهان پیرامون خود و پدیده‌های آن دارای تصویر و تصویری مشابه نیستند؛ یعنی به عبارت دیگر اقوام مختلف جهان‌بینی‌های مختلف دارند.

همچنین در مورد رابطه زبان و ساختارهای زبانی از سویی و اندیشه بشری از سوی دیگر، ورف اعتقاد داشت این الگوها و ساختارهای زبانی هستند که موجب تعیین شکل اندیشه بشر می‌شوند و از آنجا که مقولات دستوری (مثل زمان، جنس، اسم، وجه دستوری و...) و مقولات معنایی (مختصات معنایی قابل اطلاق به هر یک از ساختارها و ریزساختارهای زبانی) در همه زبانهای جهان از الگوی واحدی پیروی نمی‌کنند؛ پس انطباق همه الگوهای زبانی در همه زبانها امری است محال. نتیجه منطقی چنین نگرشی به ساخت زبانها (زبانهایی که تشابه فرهنگی محدودی دارند) این است که در چنین مواردی ترجمه کاری است غیر عملی.

۳- حوزه‌های نفوذ نظریه نسبیّت زبانی

اما آقای صلحجو (۱۳۶۵) اعتقاد دارد موضع ورف تنها مبین یک روی سکه است:

در آن چه ورف مطرح کرد حقیقتی نهفته است و آن حقیقت این است که مفاهیم و پدیده‌ها چنانچه در کدهای واژه‌ای گنجانده شوند بهتر درک می‌شوند، و از آنجا که این کدها (واژه‌ها) از زبانی به زبان دیگر فرق می‌کنند بنابراین ادراک و تصور کامل آنها نیز گاهی مشکل می‌شود. اما با این همه، وجود یک واژه در یک زبان و فقدان معادل آن در زبان دیگر به این معنا نیست که ما نمی‌توانیم «محتوی» آن واژه را از یک زبان مبدأ به یک زبان مقصد برگردانیم، هر چند باید اذعان کرد که این کار در جریان ترجمه با مسائلی مواجه می‌شود (صص ۴۱ و ۴۲)

بدین ترتیب می‌بینیم از نسبیّت ترجمه دوگونه برداشت می‌شود، برداشت افراطی و برداشت معتدل. ظاهراً یکی از مدافعان برداشت افراطی موجبیّت زبانی محقق چینی «چنگ تونگ سونگ Chang Tung Sung است که در مورد نقش منطق و مقولات منطقی در ذهن و زبان غربیها از سویی و ملت چین از سوی دیگر نظرهایی بیان داشته است. وی معتقد است روش اندیشه و استدلال غربیها عمدتاً روش ارسطویی است (و می‌دانیم منطق ارسطویی خود مبتنی بر دستور زبان یونانی است) در صورتی که روش منطق چینی چنین نیست، و برای مثال در ساختار نحوی زبان چینی الگوی نهاد-گزاره اصلاً وجود ندارد، در حالی که این الگوی نحوی تقریباً همه زبانهای شاخه هند و اروپایی است. به گفته وی «چنانچه این الگوی منطق و استدلال در مورد اندیشه چینی به کار گرفته شود کاری عبث است. این بدان معنی است که منطق ارسطویی مبتنی بر ساختار نظام زبانی غرب است. بنابراین ما نباید به پیروی از منطقیون غربی بپذیریم که منطق غربی قاعده کلی استدلال بشری است.» (چنگ تونگ سونگ: ۴۶-۴۷: ۱۹۷۴)

علاوه بر این تا آنجا که به ترجمه برمی‌گردد، به گفته تونگ سونگ در زبان چینی فعلی که معادل فعل انگلیسی to be باشد وجود ندارد؛ همچنین ضمیر it در این زبان وجود ندارد و معمولاً در مراودات و ارتباطات زبانی بین گوینده و شنونده یا نویسنده و خواننده مفهوم یا متصور (understood) تلقی می‌شود. به هر حال به گفته همین پژوهشگر در شیوه بیان زبان چینیها وجود هویت یا پدیده به صورت مقایسه‌ای و نسبی (relational) یعنی در مقایسه با وضعیت یا پدیده دیگر مورد اشاره قرار می‌گیرد و بدیهی است با

توجه به این موضوع برگردان مطلبی به زبان چینی یا از زبان چینی به زبانهای دیگر کاری است بس دشوار، اگر نگوییم غیر ممکن.

اگر بخواهیم نمونه‌ای ملموس‌تر از استدلال مدافعان برداشت افراطی موجبیت زبانی را مطرح کنیم، بی‌مناسبت نیست به عقاید قرآن‌شناس فقید ژاپنی، شادروان استاد توشی هیکو ایزوتسو (۱۳۶۰) در ترجمه قرآن به زبانهای مختلف از جمله فارسی و انگلیسی اشاره کنیم. او تصریحاً با اقتباس دیدگاه ورف در زمینه جهان‌بینی اقوام مختلف و بازتاب این جهان‌بینی در واژگان و دیگر ساختارهای زبانی، به جستجو در ساختار معنایی واژه‌های دینی و اخلاقی قرآن کریم پرداخته و بر ترجمه نادرست و نارسای واژگان قرآنی به انگلیسی انگشت نهاده است. بر همین اساس، به عنوان مثال وی با رد کردن واژه انگلیسی disbelief به عنوان معادل دقیق کلمه عربی «کفر» و یا با ترجمه کلمه عربی «ظالم» به «ستمکار» یا «ستمگر» در فارسی مخالفت کرده و می‌گوید:

ترجمه کردن «ظالم» به واژه‌های «ستمگر» یا «ستمکار» ممکن است راه ساده‌ای برای رساندن معنای «ظالم» باشد، و بدیهی است که هیچ‌کس نیز سودمندی این راه را به عنوان نخستین قدم در یادگیری زبان انکار نمی‌کند. اما اگر ما بخواهیم به مقوله معنایی خود واژه دست یابیم، باید تحقیق کنیم که در زبان عربی قدیم و در بحث ویژه ما در زبان قرآن به چه نوع شخصی یا چه نوع منشی و چه قسم اعمالی نام «ظالم» اطلاق شده است. (ص ۲۸)

و بر همین سیاق، او با استناد به آیات قرآنی، احادیث و بررسی تاریخ اسلام با معادلهای فارسی بسیار مصطلح و متعارفی مانند «بی‌ایمان» (در برابر واژه عربی «کافر»)، «نادانی» (در برابر واژه «جاهلیت»)، «گناه» (در برابر واژه «ذنب») و... از در مخالفت درآمده و می‌گوید این معادلهای هرگز حق واژه‌های اصلی را ادا نمی‌کنند:

هرکس با زبان عربی آشنا باشد، پس از اندکی تأمل تصدیق می‌کند که این معادلهای ظاهری هرگز حق واژه‌های اصلی را ادا نمی‌کنند. به عنوان مثال «ظالم» عیناً با «ستمگر» یکی نیست و میان «کافر» و «بی‌ایمان» تفاوت چندانی است که نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد. (ص ۲۷)

البته علاقه‌مندان به بحث مفصل‌تر و فنی‌تر این موضوع می‌توانند به ترجمه فارسی همین کتاب مراجعه کنند تا به عمق و گستردگی اطلاعات نامبرده در دفاع از اظهارات خویش پی ببرند.^۱ یوجین نایدا (۱۹۶۴:۴) نیز از چنین دیدگاهی، ترجمه برخی اصطلاحات علم کلام مسیحیت را به انگلیسی (ویاژ انگلیسی به برخی فرهنگهای غیرعربی) ناممکن می‌داند.

اما حوزه نفوذ نظریه نسبت زبانی تنها به همین مبحث ختم نمی‌شود. زبان‌شناسان و مردم‌شناسان دیگری نیز در سرتاسر جهان با استفاده از همین نظریه به مطالعه اقوام، فرهنگها و زبانهای گویشوران مختلف پرداخته و در جریان این پژوهشها به بررسی برداشت اقوام و ملل گوناگون از اصطلاحات خویشاوندی (باطنی، ۱۳۵۵؛ Kim, 1985; Burling 1970)، اصطلاحات مربوط به طیف رنگها و

۱ - استاد ایزوتسو در دیباچه کتاب خود به صراحت موضع خود را در مورد بررسی واژه‌ها و مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مشخص کرده و اعلام می‌دارد:

من سخت متمایل به نظریه تکر در مسائل اخلاقی هستم که می‌گوید عقیده مردم درباره این‌که بد و خوب چیست یا درست و نادرست کدام است از مکانی به مکان دیگر و از زمانی به زمان دیگر فرق می‌کند، و این اختلاف کاملاً اساسی و بنیادی است نه امری جزئی که بشود آن را به عنوان درجات مختلف مراحل رشد و تکامل یک فرهنگ واحد توضیح داد. این اختلاف ناشی از تفاوت‌های اساسی فرهنگی است که ریشه در عادات زبانی افراد جامعه دارد.

نامگذاری رنگها (Berlin & Kay, 1969; الجهانی 1990)، نامگذاری بیماریها در فرهنگهای مختلف (Frake, 1961)، آداب معاشرت (Frake, 1964) و اصطلاحات مربوط به القاب و عناوین اجتماعی - مذهبی (Lyons, 1980)، تفاوت‌های مردان و زنان جوامع مختلف در نامگذاری رنگها (Steckler & Cooper, 1980; Lakoff, 1975) پرداخته‌اند و مشکلاتی را که از این رهگذر مترجمان باید تحمل کنند مطرح کرده و به تبیین موضوع، و اهمیت طرح آن پرداخته و ارزش علمی شناخت این مسأله برای مترجمان را (با ارائه مثالها و شواهد فراوان از فرهنگهای متفاوت) گوشزد کرده‌اند.

از جمله افرادی که دربارهٔ چندوچون همین نظریهٔ نسبیّت زبانی تحقیقاتی انجام داده‌اند می‌توان از پژوهشگری اهل عربستان سعودی به نام الجهانی (۱۹۹۰) از دانشگاه ام‌القرنی نام برد که نامگذاری طیف رنگها را در زبان اهالی مکه بررسی کرده است. پژوهش الجهانی در واقع از دیدگاه جامعه‌شناسی زبان، رفتار زبانی - و در این مورد خاص نامگذاری طیف رنگها - را در دو گروه عمده ساکن شهر مکه یعنی سکنهٔ شهرنشین و روستایی حول سه محور جنسیت، قومیت و سن ارزیابی کرده است. نتیجهٔ پژوهش وی بر مبنای سه متغیر را می‌توان به‌طور کلی و خلاصه در سه محور زیر بیان کرد:

۱- زنها و دخترها بین رنگها تمایز بیشتری قایل می‌شوند و دقت بیشتری نیز در نامگذاری رنگها دارند.
 ۲- افراد شهرنشین در مقایسه با افراد روستایی یا بادیه‌نشین از تعداد رنگواژه‌های (colour terms) بیشتری استفاده می‌کنند.

۳- در هر دو گروه شهرنشین و غیرشهری، افراد میانسال همواره از بیشترین تعداد رنگواژه‌ها استفاده می‌کنند.^۱

مقالهٔ الجهانی یقیناً به مترجمان کمک خواهد کرد تا ببینند برگردان این رنگواژه‌ها از زبان عربی مردم مکه به زبانهای اروپایی یا زبان فارسی چه مشکلاتی به‌بار خواهد آورد؛ مشکلاتی که برخی دست‌اندرکاران را وامی‌دارد ترجمهٔ این رنگواژه‌ها را ناممکن اعلام کنند و البته «تا حدودی» نیز حق با چنین افرادی و چنین دیدگاهی است.

نمونهٔ عملی چنین مشکلاتی را می‌توان در مقاله‌ای از هارولد باسیلیوس (۱۹۵۲) مشاهده کرد که در خلال آن به مشکل ترجمهٔ رنگواژه‌ها از زبان یونانی قدیم (بالاخص اشعار شاعر نامدار هومر) به زبان انگلیسی اشاره کرده و یاد آور شده که به اعتقاد برخی افراد - با توجه به تحقیقات جدی آنها در این زمینه - شاید اصولاً یونانیان باستان دچار کوررنگی بوده‌اند...؛ باسیلیوس همچنین به مشکل مشابهی در زمینهٔ برگردان واژگان مربوط به حس چشایی و بویایی در زبانهای مختلف اشاره کرده است.

اما از سوی دیگر، اخیراً نقطهٔ مقابل دیدگاه طرفداران نظریهٔ سایپر - ورف را پیتر نیومارک (1988) بیان کرده است. او کل کتاب خود، در *سنامه ترجمه (A Textbook of Translation)*، را بر مبنای این فرض نوشته که «هر مطلبی بدون استثنا قابل ترجمه است.» (ص ۶)

نگارندهٔ این سطور برای پی بردن به چندوچون کار ترجمه رنگواژه‌ها و نیز به منظور بررسی چگونگی

۱ - روش کار الجهانی به این ترتیب بوده که پرسشنامه‌ای را در اختیار افراد مورد آزمون قرار داده و از آنها خواسته تا در کنار هر رنگ معین بر روی برگهٔ پرسشنامه نام عربی آن را بنویسند. این پرسشنامه حاوی یک کاتالوگ از رنگهای مختلف بود. و این کاتالوگ نیز شامل نمودار ۵۳ رنگ آن (۱۹۸۶) بوده است. ضمناً باید یادآور شد که براساس نظریهٔ برلین و کای (۱۹۶۲: ۲) تمام زبانهای دنیا رنگهای اصلی یا پایهٔ (basic colour terms) خود را از یک مجموعهٔ جهانشمول یازده‌تایی استخراج می‌کنند و این یازده رنگ پایه عبارتند از: سفید، سیاه، قرمز، زرد، سبز، آبی، قهوه‌ای، بنفش، صورتی، نارنجی و خاکستری.

نامگذاری رنگهای ترکیبی در زبانهای فارسی و انگلیسی اقدام به پژوهشی اجمالی در این زمینه کرد. بدین منظور ابتدا به چند فروشگاه رنگ فروشی در شهر اهواز مراجعه و از آنها تقاضا کرد تا چند فقره از کاتالوگهای تبلیغاتی مربوط به شرکتهای رنگسازی را در اختیارش بگذارند. با بررسی کاتالوگها که برخی ایرانی (و با زیرنویس نام فارسی رنگ) و برخی خارجی (و با زیرنویس نام انگلیسی رنگ) بودند، و همچنین پس از پرس و جو از فروشندگان رنگ، و نیز برخی نقاشان محلی و بهره‌گیری از تجارب و اطلاعات عملی آنها در مورد نحوه نامگذاری رنگها نتایج زیر حاصل شد:

۱- نامگذاری رنگها و بالاخص رنگهای ترکیبی در زبان فارسی شکل کاملاً ثابتی ندارد؛ یعنی یک رنگ ترکیبی واحد ممکن است در چند منطقه جغرافیایی مختلف دارای نامهای مختلف باشد. برای مثال، با مشاهده دو رنگ «شتری» (ترکیبی از رنگ قهوه‌ای، و منسوب به حیوانی دارای همین رنگ) و «ارده‌ای» (همان ترکیب از رنگ قهوه‌ای، و منسوب به ماده‌ای خوراکی و چرب و روغنی که دارای همان رنگ است) می‌توان گفت که این دو نام در واقع به یک ترکیب و به یک رنگ واحد تعلق دارند، اما در یک ناحیه مثل خوزستان و بالاخص برخی شهرستانها مثل دزفول و شوشتر بیشتر بااصطلاح «ارده‌ای» شناخته می‌شوند، در صورتی که در نواحی دیگر و نزد اقوام دیگر «شتری» نام دارد.^۱

۲- نامگذاری رنگها و بالاخص رنگهای ترکیبی در زبان انگلیسی نیز شکل کاملاً ثابتی ندارد؛ یعنی یک رنگ ترکیبی واحد ممکن است در چند منطقه (و یا چند کشور مختلف سازنده رنگ) دارای نامهای مختلف باشد. برای مثال رنگی ترکیبی مانند «آبی آسمانی» (در زبان فارسی) دارای دو معادل انگلیسی است: crystal blue, dove blue و یا رنگ «گل ماشی» (در زبان فارسی) دارای دو معادل انگلیسی oxyde yellow و ochre yellow می‌باشد.

همین نامگذاریهای گوناگون باعث بروز مشکلات و اختلالاتی در برخی معاملات تجاری شده است؛ مثلاً گاهی اتفاق افتاده که فروشنده‌ای یکی از این رنگها را سفارش داده، ولی در عوض رنگ دیگری را که کمی متفاوت بوده دریافت کرده است و ظاهراً به همین علت (و دلایل مشابه) بوده است که اخیراً شرکتهای رنگسازی و رنگفروشی ترجیح می‌دهند به جای «نامگذاری رنگها» از روش «شماره گذاری و کدبندی» استفاده کنند تا از بروز چنین اختلالات و ابهاماتی پیشگیری شود.

از دیگر مسائل مطرح در فرضیه نسبت زبانی سطح فرهنگ و توسعه اجتماعی - اقتصادی دو جامعه مورد بحث است، به این معنا که برخی افراد اعتقاد دارند فرهنگ هر قومی برای قوم دیگر قابل درک و فهم است مشروط به این که هر دو قوم به سطح قابل مقایسه‌ای از توسعه (development) دست یافته باشند. اما نیومارک (۱۹۹۸) این ادعا را «دروغ و گمراه کننده» می‌خواند و می‌گوید:

ترجمه ... بناگزییر به دست خوانندگانی می‌رسد که سطح فرهنگی و تحصیلی آنها با سطح فرهنگی - تحصیلی خوانندگان اصل مطلب به زبان مبدأ متفاوت بوده و اغلب دارای سطح فرهنگی - تحصیلی پایین تری نسبت به مخاطبان اصلی موضوع می‌باشند... هیچ زبانی و هیچ فرهنگی آنقدر «بدوی و ابتدایی» نیست که نتواند اصطلاحات و مفاهیم مثلاً تکنولوژی کامپیوتر و یا واژگان مربوط به سروده‌های روحانی را

۱ - ذوق و سلیقه فردی که حاصل تجارب شخص می‌باشد نیز در این زمینه نقش ایفا می‌کنند، به طوری که مثلاً با نشان دادن یکی از ترکیبات رنگ آبی به ده نفر فروشنده رنگ مشاهده شد که این افراد هفت نام متفاوت به این رنگ اطلاق کردند: دو مورد فیروزه‌ای روشن، دو مورد مغز پستای، دو مورد فیروزه‌ای، یک مورد سبز فیروزه‌ای، یک مورد آبی فیروزه‌ای، یک مورد فیروزه‌ای کمرنگ، و یک مورد مغز پستای پررنگ.

درک و فهم کند. اما چنین ترجمه‌ای دارای فرآیندی طولانی تر خواهد بود. و اگر قرار است متن ترجمه شده در برگیرنده تمامی نکات مطروحه در متن زبان مبدأ باشد، در این صورت نیازمند فضای بیشتری در متن زبان مقصد است.

حال باید پرسید چگونه می‌توان این کار را عملی کرد؟ روشهای اجرای این نظر کدامند؟ نیومارک راههایی را پیشنهاد می‌کند که عبارتند از نوشتن مقدمه و دیباچه بر متن ترجمه شده، استفاده از زیرنویس، درج واژه‌نامه و واژگان و غیره....

Bibliography

- 1- Al- Jehani, Nasir M. (1990). colour terms in Mecca: A sociolinguistic perspective. *Anthropological Linguistics* 32, Nos. 1-2, p p. 163-174.
- 2- Basilius, Harold (1925). Word, 8, pp. 95-105 In Fishman, Joshua A. (Edited 1988); *Reading in the Sociology of Language*; Mouton and Co.N.V. publishers, The Hague, pp. 447-459.
- 3- Berlin, B. and P. Kay (1969). *Basic Color Terms*: Berkeley and Los Angeles: University of California Press.
- 4- Burling, R, (1970). *Man's Many Voices: Language in its Cultural Context*. New York: Holt, Rinehart and Winston.
- 5- Chang Tung Sun (1974). Thought, language, and culture, in John Somer and James F. Hoy (eds). *The Language Experience*, Dell publishing CO, Inc. pp. 45-57.
- 6- Frake, C.O, (1961) The diagnosis of disease among the subanun mindanao. *American Anthropologist*, 63:113-32.
- 7- ----- (1964) How to ask for a drink in Subanun. *American Anthropologist*, 66(6:2) 127- 132.
- 8- Kim, Andrew (1985) Koream color terms: An aspect of semantic fields and related phenomena. *Anthropological Linguistics* 27:425-36.
- 9- Lakoff, Robin (1975) *Language and Woman's Place*. New York: Harpee and Row.
- 10- Lyons, J.(1980) "pronouns of address in Anna Karenina: the stylistics of bilingualism and the impossibility of translation". In Greenbavm, S., Leech, G. and Svartvik, J.(eds), *Studies in English Linguistics: for Randolph Quirk*. London: Longman.
- 11- Newmark, Peter, (1988) *A Textbook of Translation*. London: Prentice Hall International.
- 12- Nida, E.A. (1964) *Toward a Science of Translating*. The Netherlands: E.J. Brill.
- 13- Steckler, Nickle, and Willian Cooper (1980) Sex differences in color naming of unisex apparel, *Anthropological Linguistics* 22:373-81.
- 14- Stern, H.H.(1983), *Fundamental Concepts of Language Teaching*. Oxford University Press.

کتابنامه فارسی

- ۱- ایزوتسو، توشی‌هیکو (۱۳۶۰)، ساختمان معنایی مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن (ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای)، انتشارات قلم.
- ۲- باطنی، محمدرضا (۱۳۵۵)، «اصطلاحات خویشاوندی در زبان فارسی» در مسائل زبانشناسی نوین، انتشارات آگاه، صفحات ۱۷۴-۱۵۷.
- ۳- صلحجو، علی (۱۳۶۵)، «بحثی در مبانی ترجمه» در درباره ترجمه (برگزیده مقاله‌های نشر دانش ۳). انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، صفحات ۵۴-۳۷.
- ۴- صلحجو، علی (۱۳۶۸)، «زبان، فرهنگ و ترجمه» در مجله زبانشناسی، صفحات ۷۴-۶۳.